

اخلاق و عرفان اسلامی

استاد محقق مصباح

چکیده

از جمله ویژگی‌هایی که خداوند متعال در سوره فرقان برای عبادالرحمان بیان می‌کند، اهتمام به صلاح خانواده و فرزندان است. این سیره‌پسندیده‌ای است که در قرآن کریم به حضرت ابراهیم علیه السلام نسبت داده شده است. عبادالرحمان از خدا می‌خواهند که زن و فرزندشان را مایه چشم‌روشنی آنان قرار دهد. علاقه به همسر و فرزندان، میل و غریزه‌ای طبیعی است که موجب بقای نسل بشر است. فلسفه وجودی این میل طبیعی، تشکیل خانواده، تسکین و آرامش اعضای خانواده در پرتو آن است. با شکل‌گیری خانواده، میان همسران و فرزندان، مودت و رحمت به وجود می‌آید. این دو رمز و راز پویایی و نشاط خانواده‌هاست. باید مواظب بود که این دو در خانواده به افراط و تفریط دچار نشود. تفریط در محبت و مودت در خانواده‌ها، مایه تلاشی خانواده‌ها و روی‌آوری اعضای خانواده به انواع رفتارهای نابهنجار است؛ همان‌گونه که محبت بیش از حد، در بسیاری اوقات موجب منع از انجام تکلیف دینی می‌شود. ملاک و معیار، اعتدال در محبت و مودت است، به گونه‌ای که مانع از انجام تکالیف دینی نشود.

کلیدواژه‌ها: قره‌العین، چشم‌روشنی، محبت، مودت، ناسپاسی نعمت‌های الهی، اعتدال.

اهتمام به صلاح خانواده

﴿وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا﴾ (فرقان: ۷۴)

بحث درباره آیات آخر سوره فرقان و در وصف عبادالرحمان بود. در ادامه، این آیه به دو موضوع دیگر پرداخته است: یکی اهتمام عبادالرحمان به خانواده، و دوم اهتمام آنان به صلاح و پیشرفت جامعه. در مورد ویژگی اول عبادالرحمان می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ﴾ عبادالرحمان کسانی هستند که گفتار، منش و خواسته‌های آنان این است که در دعا‌های خود از خدا می‌خواهند: «از همسران و فرزندانمان نور چشمی به ما ببخش.»

اینکه بندگان شایسته خدا، به صلاح خانواده‌های خود اهتمام داشته باشند و بخواهند فرزندان و همسرانشان، همسران و فرزندان صالح باشند، این شیوه انبیا، صالحان و به تعبیر قرآن عبادالرحمان است. این شیوه از جمله سیره حضرت ابراهیم علیه السلام بوده است. از جمله فراه‌های برجسته زندگی حضرت ابراهیم علیه السلام، که تا روز قیامت ماندگار است، بنای کعبه است که به کمک فرزندش حضرت اسماعیل علیه السلام آن را ساختند. قرآن نقل می‌کند: آن‌گاه که این پدر و پسر مشغول ساختن خانه خدا بودند، این‌گونه دعا می‌کردند: ﴿رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ﴾ (سفره: ۱۲۸) آنان در حالی که مشغول خدمت بزرگ و شایسته‌ای بودند و می‌دانستند که خدای متعال به این کار رضایت دارد و دعایشان را هم در این حال اجابت می‌کند، دعا می‌کردند. دعای حضرت ابراهیم علیه السلام این است که خدایا من و اسماعیل را مسلم قرار بده؛ یعنی تسلیم خودت گردان. به این هم اکتفا نمی‌کند، می‌فرماید: ﴿وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ﴾؛

ذریه ما را هم امت مسلمان قرار بده.

مقام حضرت ابراهیم علیه السلام در قرآن بسیار بالاست. در روایات داریم که خدای متعال ابتدا مقام نبوت و رسالت را به حضرت ابراهیم اعطا کرد، بعد مقام خلقت را؛ ﴿وَ اتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا﴾ (نساء: ۱۲۵) بعد از این سه مقام، مقام امامت را به آن حضرت اعطا نمود. آن حضرت برای اینکه به مقام امامت برسند، شرایطی لازم بود و می‌بایست امتحان شوند. اگر در امتحان الهی موفق می‌شدند، آن‌گاه امامت به او اعطا می‌شد: ﴿وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ﴾ (بقره: ۱۲۴) خدا حضرت ابراهیم را در چند مورد آزمایش کرد و او همه را به درستی و کمال انجام داد و خوب و سرافراز هم از این امتحانات بیرون آمد. ﴿فَاتَّمَّهُنَّ﴾ (بقره: ۱۲۴) آن‌گاه که امتحانات تمام شد و او از این امتحانات سرافراز بیرون آمد، خدا پاداشش را این‌گونه قرار داد: ﴿قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا﴾ (بقره: ۱۲۴) این اوج مقام و منزلت ابراهیم نزد خدای متعال است که پس از مقام نبوت، رسالت و خلقت، یک مقام والایی به او داده شد. این مقام، پس از پیروزی در امتحانات الهی به او عطا شد. آن حضرت پس از دریافت این مقام و منزلت، فوراً به خدای متعال عرض کرد: ﴿وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي﴾ (بقره: ۱۲۴)؛ خدایا به فرزندان من هم این مقام می‌رسد؟ پاسخ شنید: ﴿قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾؛ این مقام به همه کس داده نمی‌شود، به کسانی که اهل ظلم و گناه نباشند، این مقام اعطا می‌شود. به هر حال، این سیره حضرت ابراهیم علیه السلام است که همواره در فکر صلاح خود و ذریه و خانواده و خاندان خویش است و این از ویژگی‌های برجسته عبادالرحمان است که همواره به فکر خانواده‌شان هستند.

چشم‌روشنی عبادالرحمان

اما تعبیر «هَبْ لَنَا مِنْ أَرْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ» به چه معناست؟ ابتدا سؤالی مطرح است و آن اینکه علاقه به زن و فرزند چه نوع علاقه‌ای است و تا چه اندازه مطلوب است؟ آیا به راستی این علاقه به هر درجه‌ای که باشد، مطلوب است؟ اما پیش از هر چیز باید گفت: در فارسی ما تقریباً معادل «قره‌العین» را داریم. برخلاف بسیاری از واژه‌های عربی، که معادل آن در فارسی عیناً پیدا نمی‌شود. البته، متقابلاً در فارسی هم واژه‌هایی هست که عیناً معادل آن در عربی نیست، اندکی با هم تفاوت دارد. به هر حال، مفهوم «قره‌العین» تقریباً همان است که ما در فارسی می‌گوییم: چشم‌روشنی. در ادبیات فارسی چشم‌روشنی، نهایت سرور و شادی از یک کار، و حالت رضایت از چیزی را نشان می‌دهد. به فرزند هم می‌گویند: نورچشمی. یعنی انسان وقتی نگاهش به شخصی یا چیزی بیفتد، همین موجب شادی او می‌شود. گویا یک نوری در دلش می‌تابد و بی‌درنگ چشمش برق می‌زند. در عربی هم، «قره‌العین» همین معنا را دارد. واژه «قره‌العین» یا نور چشم، سه بار در قرآن استعمال شده است: یکی در همین جاست. یکی هم در اوصاف بندگان بسیار شایسته خداست. در سوره سجده، آمده است: «... تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَطَمَعًا وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ...» (سجده: ۱۷ و ۱۶) می‌فرماید: بندگان که وقتی آیات خدا برایشان خوانده می‌شود، به حال سجده به روی زمین می‌افتند. این یکی از اوصاف بندگان خداست. یکی از اوصافشان هم این است که از بستر گرم بلند می‌شوند و مشغول راز و نیاز با خدا می‌شوند: «تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ» پهلوها از بستر تهی می‌کنند، بستر

را رها می‌کنند و راز و نیاز با خدا می‌کنند. یکی هم این است «وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ» از آنچه روزی‌شان داده‌ایم، در راه خدا انفاق می‌کنند. این سه تا وصفی است که در آیه سجده برای این بندگان شایسته خدا ذکر شده است. در ادامه می‌فرماید: کسانی که این سه وصف را دارند، هیچ کس نمی‌داند که خدا چه روشنی چشمی برایشان مهیا کرده است. اینها پاداش عملشان است. نعمت‌هایی را که مزد اعمال آنان است، کم و بیش بیان می‌کند: «جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ» (بقره: ۲۵) بهشتی که نهرها در آن جاری است؛ یا «وَرَوْحَاتُهَا بِحُورٍ عِينٍ» (دخان: ۵۴) ازدواج با حوریان بهشتی؛ و یا «وَفَوَاكِهَ مِمَّا يَشْتَهُونَ» (مرسلات: ۴۲)؛ «وَلَخْمٍ طَيِّبٍ مِمَّا يَشْتَهُونَ» (واقع: ۲۱) طبیعی است آن میوه‌ها و نعمت‌های بهشتی با نعمت‌های دنیایی بسیار تفاوت دارد. ولی در نهایت، یک شیمایی از آن را انسان می‌تواند درک کند. ولی این آیه می‌فرماید: هیچ کس نمی‌داند که خدا چه روشنی چشمی برایشان مهیا کرده است. در روایت هم داریم که می‌فرماید: «و لا خطر علی قلب بشر»؛^(۱) بر قلب هیچ انسانی خطور نکرده؛ یعنی فهم بشر عاجز از این است که اصلاً بتواند تصورش را هم بکند. ان‌شاءالله اگر شمه‌ای از آن روزی ما شد، آن‌گاه در بهشت لذت واقعی آن را خواهیم چشید.

به هر حال، قرآن می‌فرماید: هیچ کس نمی‌داند که این چشم‌روشنی چیست. «فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ» معلوم می‌شود این قره‌العین بسیار بالاتر از نعمت‌های دیگر است. سایر نعمت‌ها را کم و بیش می‌توان فهمید، اما این چشم‌روشنی، که خدا برای این بندگان خاص خود قرار داده، هیچ کس نمی‌تواند تصورش را هم بکند.

بحث از «چشم‌روشنی» در قرآن، در داستان حضرت

آنان باشد. فلسفه این کار این است که انسان به طور طبیعی یک میل غریزی به همسر و به فرزند دارد. این حکمت الهی است که خدا بر انسان چنین میل غریزی را قرار داده است، بخصوص در مورد همسر که مایه بقای نسل انسان می شود. اگر چنین میلی در انسان نبود، انسان ها حاضر نمی شدند سختی زندگی خانوادگی را تحمل کنند. آن میل طبیعی، کشش غریزه و لذت جنسی است که موجب می شود انسان سختی های زندگی و خانوادگی را تحمل کند. در نتیجه، نسل بشر باقی می ماند؛ یعنی من و شما محصول این حکمت الهی هستیم. اگر خدا در پدران و مادران ما چنین میل غریزی را قرار نداده بود، من و شما به وجود نمی آمدیم. چه حکمتی از این بالاتر؟ فلسفه وجودی این غریزه طبیعی در انسان این است که نسل بشر تداوم و تکثیر پیدا کند. علاوه بر این، خدای متعال برای استحکام خانواده ها، میان همسران و فرزندان مودت و محبت برقرار می کند. قرآن می فرماید: ﴿وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً﴾ (روم: ۲۱) این مودت و رحمت، غیر از آن کشش غریزی است. بعد از اینکه فرد همسر شایسته خویش را انتخاب کرد، محبت بین آنان به وجود می آید. میل غریزی، موجب انتخاب همسر و تشکیل خانواده می شود. پس از آن، میان همسران مودت و محبت به وجود می آید که مایه استحکام خانواده است. بنابراین، مقتضای حکمت الهی این است که چنین محبتی بین مرد و زن، بین همسران، و بین پدر و مادر با فرزندان به وجود آید تا چرخه زندگی بچرخد و خانواده تشکیل شود و از خانواده، اجتماع پدید آید.

متأسفانه خانواده، در دنیای صنعتی امروزی با آسیب های فراوانی مواجه است. امروزه زندگی ماشینی و

موسی علیه السلام هم آمده است. وقتی حضرت موسی علیه السلام متولد شد، به الهام الهی، مادرش او را در صندوقی قرار داد و در نهر انداخت. نهر او را آورد در کاخ فرعون، و فرعونیان او را گرفتند. فرعونیان دنبال چنین افرادی می گشتند. چون فرعون شنیده بود که فرزندان بنی اسرائیل برای او خطر جدی محسوب می شوند. از این رو، بچه های پسر را می کشت. از آنجایی که همسر فرعون نازا بود و بچه دار نمی شد، او همین که چشمش به این طفل افتاد، آنچنان محبت او در دلش افتاد که بی تاب شد و به شوهرش گفت: مبادا این طفل را بکشی او را نگه دار فرزند ما شود. ماکه بچه نداریم، این طفل فرزند ما می شود و چشم من و تو با او روشن می شود: ﴿قَرَّتْ عَيْنِي لِي وَ لَكَ﴾ (قصص: ۹) بنابراین، موسی علیه السلام برای فرعون و زنتش چشم روشنی است!

در این آیه هم، مؤمنان و عبادالرحمان از خدا می خواهند که خدایا همسران ما را مایه چشم روشنی ما قرار ده؛ یعنی همسری نصیبمان کن که مایه چشم روشنی ما شود؛ یعنی بالاترین خواسته ما از او تأمین شود. همچنین فرزندان ما به گونه ای باشند که مایه چشم روشنی ما باشند. هیچ نگرانی ای از آنان نداشته باشیم. همین که نگاهمان به آنان می افتد، شاد شویم. این خواسته ای است که عبادالرحمان از خدای متعال دارند.

فلسفه چشم روشنی زن و فرزند

در اینجا این سؤال مطرح می شود که این گونه دعا کردن و این ویژگی عبادالرحمان، نشانه این است که آدمی باید علاقه زیادی به زن و فرزند داشته باشد؛ چراکه بندگان خوب و شایسته خدا از او می خواهند که همسری و فرزندی داشته باشند که مایه خوشحالی و چشم روشنی

آن فرزند درست تربیت نمی‌شود، لوس، بی‌هنر و سربار دیگران بار می‌آید، از خود شخصیتی ندارد، هویت ندارد، و وابسته به دیگران است. علت آن هم، همان محبت‌های افراطی پدر و مادر است. اگر محبت پدر و مادر کنترل شده و تحت ضابطه نباشد، همان محبتی که باید مایه حیات انسانی باشد، مایه بدبختی آنان خواهد بود. همان‌گونه که فرزندان محروم از محبت پدر و مادر ممکن است جنایتکار بار بیایند، محبت بیش از حد هم موجب می‌شود که فرزند وابسته، بی‌عرضه و لوس تربیت شود و سربار دیگران شود؛ نه به درد خودش بخورد، نه به درد دیگران.

اعتدال: رمز بقا و پویایی خانواده‌ها

در اینجا هم مثل بسیاری از عرصه‌های زندگی، اعتدال لازم است؛ افراط و تفریط هر دو انحرافی است. گاهی اوقات، محبت افراطی موجب می‌شود که انسان از انجام تکالیفش باز بماند. اگر محبت زن و فرزند بر قلب انسان احاطه پیدا کرد، جایی که بین بهره‌برداری از این محبت و انس گرفتن با زن و فرزند، با انجام یک تکلیف دینی با هم تزامن پیدا کنند، چون این محبت غالب است، آن تکلیف طرد می‌شود. آیه شریفه می‌فرماید: ﴿قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَسْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِينُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ﴾ (توبه: ۲۳) همان محبتی که خدا قرار داده و حکمت آفرینش، آن را اقتضا می‌کند، و اگر آن نباشد، زندگی به هم می‌خورد، و نه نسلی باقی می‌ماند و نه جامعه سالمی تشکیل می‌شود، اگر از حد خودش گذشت، زن و فرزند از خدا و جهاد در

پیشرفته صنعتی موجب تضعیف خانواده و ارتباط‌های خانوادگی شده است؛ واقعیت‌هایی که با اندک تأمل در جهان پیرامون می‌توان به آن پی برد. بشر امروز قدر این رحمت و نعمت الهی را ندانست و به خاطر لذت‌های زودگذر دنیایی و کسب ثروت و شهرت، نقش خانواده در زندگی اجتماعی بسیار کم‌رنگ شده است. زن و مرد در جوامع غربی، اغلب هریک به دنبال لذایذ زودگذر دنیایی خود هستند و روابط خانوادگی از هم گسسته است. امروز در جوامع غربی، همجنس‌بازی و ازدواج دو هم‌جنس قانونی شده است. آن‌گاه بچه‌ای هم از جایی می‌آورند و این بچه عضو خانواده آنان می‌شود و در اسناد هم ثبت می‌شود که این بچه متعلق به اینهاست و از آنان ارث می‌برد. شهرداری هم، در جاهایی که رشد جمعیت منفی است، به آنان کمک مالی می‌کند که از بچه‌نگداری کنند. این میوه زندگی بر اثر ناسپاسی از نعمت‌های الهی به وجود آمده است.

پیامد ناسپاسی از نعمت‌های الهی

مودت و رحمتی که خدا بین همسران و یا پدر و مادر و فرزندان قرار داده، اگر از حد خودش فراتر برود و افراطی شود، دچار انحراف خواهد شد. دیگر آن اهدافی که برای آن، خانواده را تشکیل داده و آن حکمتی که خدا برای آن حکمت، این محبت را قرار داده، تأمین نمی‌شود و انسان‌ها به کمال مطلوب نخواهند رسید. همان‌گونه که فقدان محبت و مودت، که ناشی از انحراف از فلسفه واقعی تشکیل خانواده است، آسیب‌زاست، محبت افراطی هم موجب انحراف است و آسیبی دیگر است که برخی دیگر از خانواده‌های امروزی دچار آن هستند. اگر پدر و مادری محبت افراطی به فرزند داشته باشند،

راه خدا محبوب‌تر خواهند شد؛ و وقتی که باید برود جهاد، علاقه به زن و فرزند مانع از انجام جهاد می‌شود. از این‌رو، محبت افراطی موجب بدبختی انسان می‌شود، موجب ترک واجب می‌شود؛ ترک واجبی که مصالح اسلام را به خطر می‌اندازد. اینجاست که خدای متعال تهدید می‌کند، تهدید عجیبی! «فَتَرَيُّوْا حَتَّىٰ يَأْتِيَ اللّٰهُ بِأَمْرٍ» (توبه: ۲۴) منتظر باشید تا خدا فرمائش را صادر کند و به حسابتان برسد! شما به خاطر علاقه به زن و فرزند، جهاد را رها می‌کنید، اتفاقاً ترک می‌کنید! از این‌رو، افراط در محبت به زن و فرزند هم نوعی خطر محسوب می‌شود. بنابراین، هرچند زن و فرزند خوب، نور چشمی محسوب می‌شوند، اما محبت به آنان باید در حد اعتدال باشد. اعتدال یعنی حد وسط کمتی، یعنی محبت به گونه‌ای باشد که اگر با تکالیف الهی تزامم پیدا کرد، محبت زن و فرزند بر محبت خدا فائق نیاید و مانع انجام تکلیف الهی نشود.

تکالیف دینی که با محبت به زن و فرزندان تزامم پیدا می‌کنند، بسیارند: گاهی انسان باید در جبهه شرکت کند، علاقه به زن و فرزند ممکن است مانع از آن شود. گاهی باید به تحصیل علوم دینی و یا تبلیغ دینی بپردازد، اما علاقه به زن و فرزند مانع می‌شوند. این چنین محبتی مطلوب نیست. این محبت‌ها در حدی مطلوب است که تزامم با تکلیف واجب نداشته باشد. اگر تزامم شد، خود همین موجب بدبختی انسان می‌شود.

بنابراین، در محبت به همسر و فرزندان توجه به نکاتی چند ضروری است: اولاً، در بعضی جاها تأکید شده که مواظب باشید گاهی زن و فرزندان می‌توانند دشمن شما باشند! خیال نکنید همین که یک رابطه عاطفی بین شما، زن و فرزندان برقرار شد، همواره موجب

خوشی زندگی و موجب برقراری دوستی و محبت و صمیمیت خواهد بود. قرآن می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ مِنْ أَرْوَاحِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ عَدُوًّا لَكُمْ فَاحْذَرُوهُمْ وَإِنْ تَعَفَوْا وَتَصَفَّحُوا وَتَغْفَرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ» (تغابن: ۱۴) و یا می‌فرماید: «إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَاللَّهُ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ» (تغابن: ۱۵) اول هشدار می‌دهد که فکر نکنید همواره هر همسر و فرزندی، به طور مطلق، موجب سعادت انسان است. نه، گاهی ممکن است افرادی باشند که منافع شخصی و لذت مادی‌شان وقتی با لذت‌های همسر یا پدر و مادرشان تزامم پیدا کرد، خودشان را مقدم می‌دارند. به ویژه در دنیای صنعتی و جوامع مادی امروزی که عواطف انسانی و وفاداری نسبت به پدر و مادر و یا نسبت به فرزند تضعیف شده است. در گذشته هم کمابیش بوده و اتفاق می‌افتاده که همسری دشمن همسرش باشد، فرزندی دشمن پدر و مادرش بشود! زمانی که پدر و مادری - مثلاً - مسلمان می‌شدند، فرزند کافر می‌ماند یا بعکس. گاهی هم پدر و مادرها به دلیل تعصبات، آداب و سنت‌های قومی کافر می‌مانند، فرزندان مسلمان می‌شدند. در اینجا، این رابطه عاطفی بین پدر و مادر با فرزندان از بین می‌رفت و در خانواده تضاد و کشمکش به وجود می‌آمد. در این صورت، برای فرزندان این شبهه پیش می‌آید که حالا که والدین کافر شدند، ما ارتباطمان را با آنان حفظ کنیم، یا با آنان قطع رابطه کنیم و این عاطفه طبیعی و فطری را نادیده بگیریم؟ می‌فرماید: این کلیت ندارد، گاهی ممکن است که همسرهای شما در واقع دشمن شما باشند، صرف اینکه همسر، فرزند و یا پدر و مادر شما هستند، این نسبت نباید موجب شود که شما همیشه به آنان وابسته باشید و راه آنان را ادامه دهید، و یا اینکه از آنها فاصله نگیرید، جدا نشوید، برای اینکه

فرمایش امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه است که می‌فرماید: «و لقد كنا مع رسول الله صلی الله علیه و آله نقتل آبائنا و ابنائنا و اخواننا و اعمامنا»،^(۲) آن حضرت در مقام سرزنش اصحاب خود می‌فرمودند: شما به خاطر روابط خانوادگی و رعایت مسائل قومی و منافع عشیره‌ای و امثال اینها، نمی‌آیید درست بجنگید، در آن جایی که باید بجنگید، در جنگ شرکت نمی‌کنید، جدیت نمی‌کنید. می‌فرماید: ما در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و در رکاب آن حضرت با پدران، فرزندان، دایی‌ها و عموهایمان هم می‌جنگیدیم. وقتی وظیفه دینی ایجاب کند و افرادی علیه اسلام قیام کنند، باید با دشمن اسلام مبارزه کرد. پدر، برادر، یا عمو تفاوتی ندارد، هر که می‌خواهد باشد؛ دشمن اسلام است، باید با او جنگید. بعد می‌فرماید: «فلما رأى الله صدقنا انزل بعدونا الكبت و انزل علينا النصر»^(۳) وقتی خدا دید ما راست می‌گوییم و با دشمن خدا می‌جنگیم و در این باره، محبت قوم و خویش و دوست و آشنا مانع از انجام وظیفه نمی‌شود، آن‌گاه زبونی و شکست را بر دشمن و پیروزی و نصرت را بر ما نازل کرد. در ادامه می‌فرماید: «و لعمرى لو كنا نأتى ما اتيتم لما قام للدين عمود و لا اخضر للايمن عود»^(۴) حضرت به اصحاب خود می‌فرماید: اگر بنا بود ما هم مثل شما باشیم و مثل شما رفتار می‌کردیم، «لما قام للدين عمود»؛ خیمه دین برپا نمی‌شد «و لا اخضر للايمن عود»؛ و شاخه درخت ایمان نمی‌روید. اینکه می‌بینید دینی باقی مانده و خیمه اسلام سرپاست، همه رهین آن فداکاری‌هایی است که ما کردیم. با دشمن دین جنگیدیم، هر چند از بستگان نزدیک بودند. چون باطل بودند، با آنان جنگیدیم. این همان صدقی است که خدا از ما می‌خواهد. اطاعت امر خدا کردیم. وقتی ثابت کردیم که راست می‌گوییم، خدا

اهل یک خانواده هستید. اینها هیچ‌یک ملاک نیست. ملاک را باید حق و باطل قرار داد؛ مادامی که ارتباط با آنان به دین شما ضرری نمی‌زند، رابطه خود را حفظ کنید. حتی اگر پدر و مادر مشرک شدند، جوان مؤمن و مسلمان باید رفتارش با پدر و مادرش خوب باشد، ولی در اینجا نباید از او تبعیت کند. «وَ اِنْ جَاهَدَاكَ عَلَىٰ اَنْ تُشْرِكَ بِى مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَ صَاحِبُهُمَا فِى الدُّنْيَا مُعْرُوفًا» (لقمان: ۱۵) در امور دنیوی با آنان خوش رفتاری کنید، اما مواظب باشید تحت تأثیر افکار و عقاید کفرآمیز آنان واقع نشوید.

اما اینکه انسان بر عواطفش مسلط باشد و بداند کجا عاطفه‌اش را اعمال کند و کجا نکند، این هنر بزرگی است. انسان باید قدرت زیادی داشته باشد که احساسات و عواطفش را کنترل کند و تابع عقل و شرع باشد. به طور طبیعی، کسانی که رابطه قوی عاطفی با همسر یا فرزند و یا با پدر و مادر خود دارند، در مواردی توجه ندارند، این رابطه حالت افراطی پیدا می‌کند. محبت به همسر و فرزند مانع از انجام تکالیف واجب می‌شود. در حالی که اگر تکلیف واجب متعینی است، رضایت آنان در انجام این تکلیف شرط نیست. باید سعی کنند که این محبت‌ها به گونه‌ای نباشد که مانع تکلیف شرعی شود. باید تلاش کرد که حب و بغض‌ها، حب و بغض‌های منطقی، معقول و مشروع باشد و از حد اعتدال خارج نشود. همان‌گونه که افراط آن ضرر دارد، نبودن و کم بودنش هم مشکلاتی ایجاد می‌کند.

بنابراین، همواره رعایت جانب اعتدال لازم و ضروری است. حد اعتدال محبت نیازمند آموزش است. بندگان شایسته خدا همواره مواظب هستند کفه محبت زن و فرزند از محبت خدا سنگین‌تر نشود. نمونه آن در این

ملاحظات در کار دخالت می‌کند، همین تساهل و ملاحظات موجب می‌شود که کسانی از مؤاخذه و عقوبت در امان بمانند، و همین موجب می‌شود که آبروی اسلام و نظام اسلامی از بین برود. اعتبار این نظام به این نیست که چون فلان شخص با کسی نسبت دارد، باید امنیت داشته باشد. اعتبار و آبروی نظام به این است که مجرم مجازات شود، هر که می‌خواهد باشد.

بنابراین، محبت به فرزند و زن، یا دوستان اگر در حدی باشد که مانع از انجام تکلیف الهی شود، مطلوب نیست و موجب سقوط انسان می‌شود. همین محبتی که نعمت بزرگ الهی است و موجب برکات و سعادت‌هایی در دنیا برای انسان می‌شود، اگر از حد اعتدال خارج شد، آثار ناگواری برای انسان پدید می‌آورد.

پی‌نوشت‌ها

- ۱- محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۸، ص ۱۷۱، باب ۲۳، روایت ۱۱۳.
- ۲- شرح نهج البلاغه، ج ۲، باب ۳۵، ص ۲۴۳.
- ۳- همان، ج ۴، ص ۳۳، ب ۵۵.
- ۴- همان، ج ۳، ب ۵۲، ص ۳۴۶.

هم ما را پیروز کرد. اساساً اگر بخواهد دینی باقی بماند، ایمانی باشد، نیازمند چنین مردانی آهنین اراده و فداکار هستیم که در مقام انجام وظیفه از هیچ چیز نترسند، و ملاحظه احدی را هم نکنند. اگر در انجام تکالیف الهی بخواهیم ملاحظه پدر، فرزند، دوست، آشنا، باند، حزب، جناح سیاسی و همسایه را بکنیم، چیزی از اسلام باقی نمی‌ماند.

پس محبت به فرزند، پدر، برادر و خواهر امری مطلوب و نعمتی الهی است و موجب بقای نسل، بقای خانواده و سرانجام تشکیل جامعه صحیح می‌شود. اما اگر همین امر از حد خود فراتر رفت و دل‌بستگی شدید آورد، به گونه‌ای که مانع از انجام تکالیف اجتماعی، بخصوص جهاد و اجرای عدالت شد، اثر معکوس دارد. نمونه آن امیرمؤمنان علیه السلام در مقام جنگ و جهاد، و نیز در مقام اجرای عدالت درباره دخترش است. فرزند ایشان یک گردنبند گلی و کم‌ارزش از بیت‌المال عاریه گرفته بودند که در یک جشن عروسی از آن استفاده کنند و بعد آن را برگردانند. ضمانت هم کرده بودند که اگر ضرری به آن رسید، جبران کنند. به اصطلاح، «عاریه مضمونه» بود. زمانی که امیرالمؤمنین علیه السلام از موضوع آگاه شدند که حضرت زینب علیها السلام از بیت‌المال چنین گردنبندی را برای یک یا دو روز عاریه گرفته‌اند، ایشان را مؤاخذه کردند. بعد هم فرمودند: دخترم! اگر نبود که این گردنبند را به عنوان عاریه مضمونه گرفته بودی، اولین دستی که در اسلام به جرم دزدی بریده می‌شد، دست تو بود! آن حضرت نگاه نمی‌کند که دختر اوست. فردا می‌گویند: دختر رئیس مسلمان‌ها دزدی کرده است. حسن احکام اسلام به همین است که با مجرم برخورد می‌کند و او را مجازات می‌کند، هر چند دختر علی علیه السلام باشد. در بسیاری جاها که